

Von Ehe und Ehescheidung

¹Und er machte sich auf und kam von dort in das Gebiet Judäa, das jenseits des Jordans lag. Und das Volk kam abermals in Scharen zu ihm, und wie es seine Gewohnheit war, lehrte er sie abermals.²Und Pharisäer traten zu ihm und fragten ihn, ob ein Mann sich scheiden dürfe von seiner Frau; und sie versuchten ihn damit.³Er antwortete aber und sprach: Was hat euch Mose geboten?⁴Sie sprachen: Mose hat zugelassen, einen Scheidebrief zu schreiben und sich zu scheiden.⁵Jesus antwortete und sprach zu ihnen: Um eures Herzens Härte willen hat er euch dieses Gebot geschrieben; aber von Anfang der Schöpfung hat sie Gott geschaffen als Mann und Frau.⁷Darum wird der Mensch Vater und Mutter verlassen und wird seiner Frau anhängen,⁸und die zwei werden ein Fleisch sein. So sind sie nun nicht zwei, sondern ein Fleisch.⁹Was nun Gott zusammengefügt hat, das soll der Mensch nicht scheiden.¹⁰Und daheim fragten ihn abermals seine Jünger danach.¹¹Und er sprach zu ihnen: Wer sich scheidet von seiner Frau und heiratet eine andere, der bricht die Ehe ihr gegenüber;¹²und wenn sich eine Frau scheidet von ihrem Mann und heiratet einen anderen, bricht sie ihre Ehe.

Jesus segnet die Kinder

¹³Und sie brachten Kinder zu ihm, damit er sie anrühre. Die Jünger aber fuhren die an, die sie hertrugen.¹⁴Als es aber Jesus sah, wurde er unwillig und sprach zu ihnen: Lasst die Kinder zu mir kommen und wehret ihnen nicht; denn solchen gehört

تعلیم عیسی درباره طلاق

¹و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم می‌داد.²آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سؤال نمودند که: آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است؟³در جواب ایشان گفت: موسی شما را چه فرموده است؟⁴گفتند: موسی اجازه داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.⁵عیسی در جواب ایشان گفت: به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.⁶لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.⁷از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش پیوندد،⁸و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.⁹پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.¹⁰و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سؤال نمودند.¹¹بدیشان گفت: هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حقّ وی زنا کرده باشد.¹²و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

¹³و بچه‌های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آوردن را منع کردند.¹⁴چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است.¹⁵به شما می‌گویم، هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.¹⁶پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

¹⁷چون به راه می‌رفت، شخصی دواندوان آمده، پیش او زانو زده، سؤال نمود که: ای استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟¹⁸عیسی بدو گفت: چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟¹⁹احکام را می‌دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.²⁰او در جواب وی گفت: ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.²¹عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: تو را یک چیز

ناقص است، برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.²² لیکن او از این سخن تَرش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

²³ آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.²⁴ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجّه نموده، بدیشان گفت: ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا!²⁵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!²⁶ ایشان بغایت متحیر گشته، با یکدیگر می‌گفتند: پس که می‌تواند نجات یابد؟²⁷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه‌چیز نزد خدا ممکن است.

²⁸ پطرس بدو گفتن گرفت که: اینک، ما همه‌چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده‌ایم.²⁹ عیسی جواب فرمود: هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند،³⁰ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.³¹ اما بسا اوّلین که آخرین می‌گردند و آخرین اوّلین.

سومین پیشگویی دربارهٔ مرگ و قیام عیسی

³² و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد.³³ که، اینک، به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به اُمّت‌ها سپارند،³⁴ و بر وی سخریه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.

درخواست یعقوب و یوحنا

³⁵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو، پسر زیدی، نزد وی آمده،

das Reich Gottes.¹⁵ Wahrlich, ich sage euch: Wer das Reich Gottes nicht empfängt wie ein Kind, der wird nicht hineinkommen.¹⁶ Und er herzte sie und legte die Hände auf sie und segnete sie.

Von Reichtum und Nachfolge

¹⁷ Und als er hinausgehen wollte, lief einer herbei, kniete vor ihm nieder, und fragte ihn: Guter Meister, was soll ich tun, damit ich das ewige Leben ererbe?¹⁸ Aber Jesus sprach zu ihm: Was nennst du mich gut? Niemand ist gut als Gott allein.¹⁹ Du kennst ja die Gebote: "Du sollst nicht ehebrechen; du sollst nicht töten; du sollst nicht stehlen; du sollst nicht falsch Zeugnis reden; du sollst niemanden berauben; ehre Vater und Mutter."²⁰ Er aber antwortete und sprach zu ihm: Meister, das habe ich alles gehalten von meiner Jugend auf.²¹ Und Jesus sah ihn an und gewann ihn lieb und sprach zu ihm: Eines fehlt dir. Geh hin, verkaufe alles, was du hast, und gib's den Armen, so wirst du einen Schatz im Himmel haben, und komm, folge mir nach und nimm das Kreuz auf dich!²² Er aber wurde missmutig über die Rede und ging traurig davon; denn er hatte viele Güter.

²³ Und Jesus sah um sich und sprach zu seinen Jüngern: Wie schwer werden die Reichen in das Reich Gottes kommen!²⁴ Die Jünger aber entsetzten sich über seine Rede. Aber Jesus antwortete wiederum und sprach zu ihnen: Liebe Kinder, wie schwer ist's für die, die ihr Vertrauen auf Reichtum setzen, ins Reich Gottes zu kommen!²⁵ Es ist leichter, dass ein Kamel durch ein Nadelöhr gehe, als dass ein Reicher ins Reich Gottes komme.²⁶ Sie

گفتند: ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سؤال کنیم برای ما بکنی.³⁶ ایشان را گفت: چه می‌خواهید برای شما بکنم؟³⁷ گفتند: به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.³⁸ عیسی ایشان را گفت: نمی‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پیالهای را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمید را که من می‌پذیرم، بپذیرید؟³⁹ وی را گفتند: می‌توانیم. عیسی بدیشان گفت: پیالهای را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم خواهید پذیرفت.⁴⁰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.⁴¹ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.⁴² عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: می‌دانید آنانی که حکام امت‌ها شمرده می‌شوند بر ایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلطند.⁴³ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.⁴⁴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.⁴⁵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.

عیسی شفا می‌کند بارتیمائوس کور را

⁴⁶ و وارد آریحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از آریحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوس کور، پسر تیمائوس بر کناره راه نشست، گدایی می‌کرد.⁴⁷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: ای عیسی، پسر داود، بر من ترحم کن.⁴⁸ و چندان که بسیاری او را نهیب می‌دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی‌آورد که: پسر داود، بر من ترحم فرما.⁴⁹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: خاطر جمع دار، برخیز که تو را می‌خواند.⁵⁰ در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.⁵¹ عیسی به وی التفات نموده، گفت: چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟ کور بدو گفت: یا سیدی، آنکه بینایی یابم.⁵² عیسی بدو گفت: برو که، ایمانت تو را شفا داده است! در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

entsetzten sich aber noch viel mehr und sprachen untereinander: Wer kann dann selig werden?²⁷ Jesus aber sah sie an und sprach: Bei den Menschen ist's unmöglich, aber nicht bei Gott; denn alle Dinge sind möglich bei Gott.

²⁸ Da sagte Petrus zu ihm: Siehe, wir haben alles verlassen und sind dir nachgefolgt.²⁹ Jesus antwortete und sprach: Wahrlich, ich sage euch: Es ist niemand, der Haus oder Brüder oder Schwestern oder Vater oder Mutter oder Frau oder Kind oder Äcker um meinetwillen und um des Evangeliums willen verlässt,³⁰ der nicht hundertfältig empfangt: jetzt in dieser Zeit Häuser und Brüder und Schwestern und Mütter und Kinder und Äcker mitten unter Verfolgungen, und in der zukünftigen Welt das ewige Leben.³¹ Viele aber werden die Letzten sein, die die Ersten sind, und die Ersten sein, die die Letzten sind.

Die dritte Leidensankündigung Jesu

³² Sie waren aber auf dem Wege hinauf nach Jerusalem; und Jesus ging ihnen voraus, da wunderten sie sich, und die ihm nachfolgten hatten Angst. Und Jesus nahm abermals zu sich die Zwölf und sagte ihnen, was ihm widerfahren würde:³³ Siehe, wir gehen hinauf nach Jerusalem, und der Menschensohn wird überantwortet werden den Hohenpriestern und Schriftgelehrten; und sie werden ihn zum Tode verurteilen und den Heiden überantworten.³⁴ Die werden ihn verspotten und auspeitschen und anspeien und töten; und am dritten Tag wird er auferstehen.

Vom Herrschen und Dienen

³⁵ Da gingen zu ihm Jakobus und Johannes, die Söhne des Zebedäus, und sprachen:

Meister, wir wollen, dass du uns tust, um was wir dich bitten werden.³⁶ Er sprach zu ihnen: Was wollt ihr, dass ich euch tue?³⁷ Sie sprachen zu ihm: Gib uns, dass wir sitzen einer zu deiner Rechten und einer zu deiner Linken in deiner Herrlichkeit.³⁸ Jesus aber sprach zu ihnen: Ihr wisst nicht, was ihr bittet. Könnt ihr den Kelch trinken, den ich trinke, und euch taufen lassen mit der Taufe, mit der ich getauft werde?³⁹ Sie sprachen zu ihm: Ja, wir können's. Jesus aber sprach zu ihnen: Ihr werdet zwar den Kelch trinken, den ich trinke, und getauft werden mit der Taufe, mit der ich getauft werde;⁴⁰ zu sitzen aber zu meiner Rechten und zu meiner Linken, das steht mir nicht zu, euch zu geben, sondern wird denen zuteil, für die es bereitet ist.

⁴¹ Und als das die Zehn hörten, wurden sie unwillig über Jakobus und Johannes.⁴² Aber Jesus rief sie zu sich und sprach zu ihnen: Ihr wisst, dass die weltlichen Fürsten die Völker beherrschen, und die Mächtigen unter ihnen üben Gewalt über sie aus.⁴³ Aber so soll es unter euch nicht sein. Sondern wer unter euch groß werden will, der soll euer Diener sein;⁴⁴ und wer unter euch der Vornehmste werden will, der soll aller Knecht sein.⁴⁵ Denn auch der Menschensohn ist nicht gekommen, dass er sich dienen lasse, sondern dass er diene und gebe sein Leben als Lösegeld für viele.

Jesus heilt einen Blinden in Jericho

⁴⁶ Und sie kamen nach Jericho. Und als er aus Jericho wegging, er und seine Jünger und eine große Volksmenge, da saß ein Blinder am Wege, Bartimäus, der Sohn des

Timäus, und bettelte.⁴⁷ Und als er hörte, dass es Jesus von Nazareth war, fing er an, zu schreien und zu sagen: Jesus, du Sohn Davids, erbarme dich meiner!⁴⁸ Und viele bedrohten ihn, er solle stillschweigen. Er aber schrie noch viel mehr: Du Sohn Davids, erbarme dich meiner!⁴⁹ Und Jesus blieb stehen und ließ ihn zu sich rufen. Und sie riefen den Blinden und sprachen zu ihm: Sei getrost! steh auf, er ruft dich!⁵⁰ Da warf er sein Gewand von sich, stand auf und kam zu Jesus.⁵¹ Und Jesus antwortete und sprach zu ihm: Was willst du, dass ich dir tun soll? Der Blinde sprach zu ihm: Rabbuni, dass ich sehend werde.⁵² Jesus aber sprach zu ihm: Geh hin, dein Glaube hat dir geholfen. Und sogleich wurde er sehend und folgte ihm nach auf dem Wege.